

در بحران سال ۱۳۵۷ که شاه سعی بسیار داشت فردی را به نخست وزیری انتخاب کند تا مورد توجه مردم باشد عبدالله انتظام را به کاخ نیاوران دعوت کرد. عبدالله انتظام که سال‌ها وزیر خارجه و رئیس هیئت مدیره و مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران بود در سال ۱۳۳۴ در دولت علاء به عنوان نایب نخست وزیر معرفی شد و وقتی از مدیریت شرکت نفت برکنار گردید خود را از سیاست کنار کشید. بهمین جهت در آن روزها از قبول پست نخست وزیری خودداری کرد ولی مدیریت عامل شرکت ملی نفت ایران را پذیرفت.

عبدالله و نصرالله انتظام از برجسته ترین دیپلمات های ایران بودند که در محافل داخلی و خارجی احترام خاصی داشتند. نصرالله انتظام در سال ۱۳۲۹ که رئیس هیئت نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد بود با ۳۲ رأی نمایندگان کشورهای مختلف جهان به ریاست مجمع عمومی سازمان ملل متحد انتخاب شد. نصرالله انتظام قبل از شهریور ۱۳۲۰ سمت ریاست تشریفات دربار را برعهده داشت و خاطرات خود را درباره استعفای رضا شاه از سلطنت منتشر ساخته است.

عبدالله و نصرالله انتظام پسر میرزاعیسی تفرشی معروف به (وزیر) بودند که شوهر خواهر میرزا یوسف مستوفی صدراعظم ناصرالدین شاه بود. میرزاعیسی وقتی رئیس خالصجات و پیشکار کامران میرزا نایب السلطنه حاکم تهران شد لقب (وزیر) به او اعطاء گردید. پدر انتظام ها مدتی ریاست نظمی را عهده دار شد و چون توانست در کار امنیت کشور نظمی بر قرار کند به «انتظام السلطنه» ملقب گردید. دکتر سیاسی می نویسد: من در مدرسه خرد درس می خواندم که در خیابان انتظام السلطنه قرار داشت. دو تن از همشاگردی ها و همبازی های من عبدالله و نصرالله انتظام فرزندان انتظام السلطنه بودند و پس از این که نام خانوادگی الزامی شد واژه (انتظام) را انتخاب کردند. باین که سه ربع قرن است با آنها دوست هستم هنوز کوچکترین غبار کدورتی بر آن ننشسته است. نصرالله خان همیشه خنده ای بر لب داشت ولی عبدالله سنگین تر و با وقارتر به نظر می رسید.

هفت سال بعد از کنار رفتن من از ریاست دانشگاه، روزی نصرالله انتظام وزیر مشاور کابینه نزد من آمد و گفت حضور شاه بودیم و درباره رئیس جدید دانشگاه سؤال کردند؟ یکی گفت متین دفتری. شاه گفت (این شپش لحاف کهنه را کنار بگذارید) ولی با وجود تیرگی روابط شاه با شما من دل به دریا زده گفتم دکتر سیاسی. شاه گفت خوب است آیا قبول می کند؟ شاه رو به من کرد و گفت استمزاج کنید. در پاسخ او گفتم دانشگاهی را که من اداره می کردم حرمت داشت، چتربازان سنگدل به آن وارد نمی شدند، هنگامی که رئیس دانشگاه بودم چتربازان حمله کردند

که وقتی شرفیاب شدم شکایت کردم. شاه گفت «گاهی خشونت لازم است، اگر حفظ نظم ایجاب کند ممکن است هزاران نفر زیر چرخ‌های تانک له شوند». من نزدیک بود فریادم بلند شود که سکوت کردم. من می‌دانستم که شاه می‌خواست استقلال دانشگاه از بین برود. گفتم با این طرز مرا معاف کنید. انتظام مطالب را به شاه گفت ولی قانع نشدند. بعد دکترخانلری وزیر فرهنگ وقت نزد من آمد و باز هم نپذیرفتم که دکتر جهانشاه صالح به ریاست دانشگاه انتخاب شد.

عبدالله انتظام با این که ظاهر آرامی داشت ولی دو بار در برابر تصمیمات شاه به مخالفت پرداخت. یک بار در دولت علاء که کفیل نخست وزیر و وزیر خارجه بود به علت شرکت ایران در پیمان بغداد حاضر نشد این قرارداد را امضاء کند و بار دیگر در واقعه ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ شاه را از تند روی برحذر داشت.

عبدالله انتظام در دولت علاء که نایب نخست وزیر بود بین او و مجلسیان و سردار فاخر حکمت گفتگوی تندی شد. (هنگامی که گروهی از کارکنان دولت اعتصاب کرده بودند و درمقابل مجلس به تظاهرات پرداختند).

انتظام گفت: «همان طور که دولت مخلوق مجلس است مجلس هم مخلوق ملت است. اگر بخواهید جلوی خالق‌تان را بگیرید بنده این را دموکراسی نمی‌دانم.» سردار فاخر گفت «آقای وزیر این قیاس مع الفارق است. بین وکیل و وزیر مقرراتی هست. این حرف به خارج چه مربوط است؟ امروز که مثل سابق نباید قشون کشی بشود.»

عبدالله انتظام در پاسخ گفت: «اگر تصور می‌کنید که این دولت دولتی است که طومار درست می‌کند اعتمادتان را پس بگیرید و دولت را مرخص کنید.» انتظام با عصبانیت تریبون را ترک گفت و سر جایش نشست و گفت «باهو و جنجال نمی‌شود کار کرد»

احمد میرفندرسکی می‌گوید: وقتی قرار شد ایران وارد پیمان بغداد شود عده‌ای از رجال سیاسی ایران با این کار موافق نبودند و از سیاست بیطرفی بین دو بلوک مخصوصاً در جنگ سرد، جانبداری می‌کردند. وزیر

امور خارجه وقت عبدالله انتظام، از كسانی بود كه موافق این كار نبود. از پست وزارت امور خارجه استعفا داد. او معتقد بود كه باید همان سیاست گذشته، یعنی بیطرفی را حفظ كنیم ولی اعلیحضرت بارها براین نکته تأکید می‌کرد كه ما در دو جنگ بیطرف بودیم و هر دو بار بیطرفی ما نقض شد، این بار ما باید تکیه گاهی در يك پیمان نظامی داشته باشیم و اندیشه بیطرفی را از سر به در كنیم. این یکی از دلایل عمده ترك سیاست بیطرفی و الحاق ایران به پیمان بغداد یا همان سنتو بود.

جهانگیر تفضلی می‌نویسد: وقتی ایران تصمیم گرفت وارد پیمان بغداد شود انتظام وزیر امور خارجه با این كار مخالف بود و از وزارت استعفا كرد. انتظام می‌گفت روس‌ها در زمان نخست وزیری زاهدی با قرارهائی كه بامن و در حقیقت با دولت ایران گذاردند طلاهای ما را پس دادند و به اعدام افسران توده‌ای اعتراضات نمایانی نکردند. من چون از طرف دولت ایران به شوروی‌ها تعهد کرده‌ام كه ایران وارد هیچ پیمان نظامی نخواهد شد حال كه رئیس مملكت معتقد است ایران وارد این پیمان شود بهیچوجه صلاح نیست كه من همچنان وزیر باشم و قرارداد الحاق ایران به پیمان بغداد را امضاء كنم. بهتر است من جای خود را به وزیر خارجه دیگری بدهم. در نتیجه انتظام استعفا كرد و دكتر علیقلی اردلان وزیر امور خارجه شد.

عبدالله انتظام درباره بركناری از مدیریت عامل شركت ملی نفت ایران به دوستان نزدیک خود چنین گفته است: يك روز امیراسدالله علم نخست وزیر به من تلفن كرد كه اگر دلتان می‌خواهد با هم چند روزی برای استراحت به شمال برویم. من هم كه از شدت كار خسته شده بودم این دعوت نخست وزیر را پذیرفته متفقاً به شمال رفتیم و سه روز باهم بودیم. پس از مراجعت به تهران در روزنامه خواندم كه قرار است انتظام از مدیریت شركت نفت بركنار و دكتر اقبال به جای او منصوب گردد. برای من این خبر غیر مترقبه بود زیرا سه روز با نخست وزیر بودم و اگر

خبری بود به من می داد و می دانست که من به شغل و مقام اهمیت نمی دهم. به نخست وزیر تلفن کردم و جریان را گفتم و اظهار داشتم که می خواهم خبر را تکذیب کنم. ایشان گفتند احتیاج به تکذیب نیست. آن وقت تازه متوجه شدم که خبر تغییر من صحت دارد، از این تصمیم استقبال کردم ولی نحوه آن بسیار بد بود. تصادفاً فردای آن روز که مصادف با سلام بود هنگامی که شاه در سالن حضور یافت و مطابق معمول رئیس شرکت نفت از طرف سازمان های ملی تبریک می گفت ضمن عرض تبریک گفتم: «حال که برای آخرین بار از طرف حضار تبریک می گویم ...» و به این ترتیب به تغییر خود اشاره کردم. انتظام گفت این اشاره من مثل این که بار بزرگی را از دوش شاه برداشت. زیرا شاه بسیار محبوب بود و از تغییر من ناراحت شد ولی وقتی من خودم به آن اشاره کردم خیالش آسوده شد. باید بگویم این طرز رفتار با دولتمردان صورت خوبی ندارد.

گفته می شود وقتی به انتظام تکلیف شد که از ریاست و مدیریت عامل شرکت ملی نفت استعفا کند نامه ای به علم نوشت که با این شعر شروع کرده بود:

می روی و مرگانت خون خلق می ریزد تند می روی جانا، ترسمت فرومانی

سپهد پرویز خسروانی به نویسنده گفت: وقتی عبدالله انتظام از مدیریت عامل شرکت نفت برکنار شد برادرم شهاب خسروانی يك اتومبیل شورت نو برای او فرستاد که از آن استفاده کند ولی انتظام با تشکر از قبول اتومبیل خودداری نمود و گفت احتیاجی به اتومبیل ندارد. شهاب خسروانی در زمان اقتدار قوام السلطنه نیز خانه خود را در خیابان پهلوی در اختیار قوام گذارد که در حقیقت کاخ تابستانی نخست وزیر بود و کلیه هزینه های آن را هم پرداخت می کرد. برادرم درباره دوستان خود از بذل هیچگونه کمکی دریغ نداشت.

پرویز راجی می نویسد: عبدالله انتظام روشنفکری آزادیخواه و میانه

رو بود و در تقوی و پاکدامنی شهرتی به سزا داشت و به پیروی از مسلك عارفانه اش از تجمل بیزار بود و از شدت عمل سرکوبی مخالفین مذهبی دل آزرده شد و در يك شرفیابی عدم رضایت خود را ابراز داشت و شاه تصمیم به تغییر او گرفت.

در آخرین شرفیابی به عنوان ارشد کارمندان دولت مطابق معمول به شاه تبریک گفت و در پایان سلامت شاه را در امور خیری که شروع کرده بود خواستار شد و ابراز امیدواری کرد که این امور را با (اعتدال) ادامه دهند. شاه دچار خشم شده و در پاسخ می گوید «اعتدال در سیگار کشیدن و مشروب خوردن جایز است نه در کار خیر» چون انتظام گاهی مشروب می خورد و سیگار می کشید. از آن روز انتظام به خلوت اجاره ای خود رفت و ۱۵ سال دور از هیاهوی سیاسی به سر برد.

دکتر فؤاد روحانی در روزنامه کیهان چاپ لندن چنین می نویسد:

من بارها طی مدت ۷ سال که عبدالله انتظام رئیس شرکت ملی نفت بود همراه ایشان نزد شاه می رفتیم. در تمام موارد مشاهده می کردم که شاه نسبت به ایشان احترامی نشان می داد که نسبت به دیگران که من به اتفاق آن ها هم نزد شاه رفته بودم (از جمله چند تن از وزیران و يك نخست وزیر) به آن میزان مرعی نمی داشت. شاه گرچه گفته های انتقادآمیز او را خوش نداشت ولی وقتی به خود می آمد گاهی پند و اندرز او را به کار می بست. حال آن که نصیحت را از دیگران به زحمت می پذیرفت.

بهر صورت در سال ۱۳۴۳ پس از ۷ سال ریاست بر شرکت نفت انتظام مطلع شد که دیگری به جای او تعیین شده است.

يك روز خرداد ماه ۱۳۴۴ بعد از كنار رفتن انتظام، ضمن گفتگوی دو نفری شرح واقعه را برایم نقل کرد. من اجازه خواستم که یادداشت كنم و یادآور شدم که از واقعه يك سال گذشته است. گفتند آن واقعه خاطر شاه را سخت آزرده است ولی موضوع های دیگری نیز از همان قبیل پیش آمده و ضمیمه شده است.

انتظام گفت من غالباً از خود می پرسم شرط صداقت اینست که

انسان آنچه را فکر می‌کند بگوید و یا فقط چیزهایی را بگوید که احتمال رنجش خاطر در شنونده در آن نباشد؟ ولی به این نتیجه رسیدم هر چیزی را که به تشخیص خود از لحاظ مصالح عموم مفید بدانم باید بی ملاحظه بگویم و همیشه چنین کرده‌ام از جمله در مورد شاه و دولت چند بار نکته سنجی‌هایی به زیانم جاری شده که بیشک به گوش شاه رسیده و ایشان را رنجانده است. چند مثال را به خاطر آوردند که چون یادداشت‌هایم را در دسترس ندارم نمی‌توانم آن‌ها را نقل کنم. بطور کلی شاه تحمل شنیدن حقایق را نداشت. نمونه این است که ایشان يك وقت در حضور دیگران به شاه گفته بودند «فرق بین اعلیحضرت فقید و اعلیحضرت حاضرین است که کسی جرأت نمی‌کرد به ایشان دروغ بگوید و کسی جرأت نمی‌کند به شما راست بگوید.»

احساس من این است که شاه هیچگاه اعتمادش از انتظام سلب نشد زیرا در روزهای آخر سلطنت یکی از معدود اشخاصی که شاه به امید نجات کشور به آن‌ها رو آورد انتظام بود.

دکتر محیی‌الدین نبوی (حقوقدان و محقق) به نویسنده گفت: «من دقیقاً در جریان زندگی این مرد شریف بودم. به مال دنیا اعتنائی نداشت. در آخر عمر در خیابان سیمتری روبروی ژاندارمری زندگی می‌کرد. درویش و وارسته بود و با وجود تمام مشاغلی که داشت بهیچوجه از آن وضع ناراضی نبود. در منزل خود يك کارگاه آهنگری دایر کرده بود که قسمت زیادی از وقت خود را در کارگاه می‌گذرانید. چون از دانشجویان هنرستان صنعتی بود و به این کار عشق می‌ورزید.

دکتر نبوی می‌گفت کراراً می‌دیدم که هویدا به خانه انتظام می‌آمد و نهایت ادب و احترام را نسبت به او می‌کرد و چون سالیان دراز با انتظام کار کرده بود لذا به او اعتقاد زیادی داشت.

انتظام می‌گفت من هروقت نزد اعلیحضرت می‌رفتم سعی داشتم حقایق را به شاه بگویم. يك بار (سرشاپور ریپرتر) نزد من آمد و پیغام آورد که اعلیحضرت فرمودند فلان قرارداد بین فلان کمپانی و شرکت

نفت به امضاء برسد، مطلب به عرض رسیده قرار شده به جنابعالی بگویم. به ایشان جوابی ندادم ولی در شرفیابی چند روز بعد خود گفتم اگر اعلیحضرت اوامری دارید مستقیماً بفرمائید نه این که افرادی نظیر (شاپور ریپرتر) پیغام بیاورند. اعلیحضرت سکوت کردند ولی مسلماً از این عمل ناراحت شدند.

در یکی از شرفیابیها مطلبی از همین نوع را به عرض رساندم. ایشان عصبانی شدند و من هم از فرط عصبانیت طاقت نیاورده روی صندلی نشستم و گفتم علاقه ای به شغل و مقام ندارم و کنج استراحت را ترجیح می دهم.

عبدالله انتظام دارای میردانی بود که برخی ثروت فراوان داشتند و خیلی هم دلشان میخواست وسایل راحتی او را فراهم کنند و اشاراتی هم می کردند ولی او به مال دنیا هیچ علاقه ای نشان نمی داد و خانه كوچك اجاره ای و حسن شهرت و پاکی و نظر بلندی را بر همه چیز ترجیح می داد.

محمود طلوعی می نویسد:

عبدالله انتظام از دیپلمات های با سابقه وزارت امور خارجه بود. در سال ۱۳۲۶ مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران شد و از مشاوران نزدیک شاه بود. در جریان وقایع ۱۵ خرداد ۴۲ شاه را از تندروی برحذر داشت. مدت ۱۵ سال تمام خانه نشین بود. او برای خود يك کارگاه آهنگری دایر کرده بود و بدین وسیله امرار معاش می نمود. در سال ۱۳۵۷ شاه دست به دامن او شد و او را برای نخست وزیری دعوت کرد ولی انتظام خودداری نمود و تصدی شرکت نفت را پذیرفت. کارکنان سطح بالای شرکت نفت با آغوش باز او را پذیرفتند اما کارگران اعتصابی حاضر نشدند به سر کار بروند.

عبدالله انتظام بعد از انقلاب هم خانه نشین شد و در خانه محقری در کوچه ای جنب میدان ۲۴ اسفند سابق به سر می برد که محل تجمع سیاست پیشگان بازنشسته گردید و تا مدتی بعد از انقلاب هم زنده بود.

نویسنده در سال ۱۳۵۹ به دیدارش رفتم و درباره شاه از او پرسش‌هایی کردم. می‌گفت شاه در مجموع انسانی ضعیف بود ولی بعضی از اعمال تهور آمیز مثل خلبانی و ورزش‌های خطرناک را انجام می‌داد که واکنشی بود برای سرپوش نهادن برضعف‌های درونی خود ... او معتقد بود که شاه در سال‌های آخر سلطنت دوست واقعی نداشت زیرا بهیچ کس وفا نمی‌کرد فقط عده‌ای از مگس‌ان دور شیرینی در اطرافش بودند. درباره تشکیل جلسه در دربار بعضی از نزدیکان انتظام می‌گویند وقتی شاه از انتظام بازخواست کرد انتظام گفت «وطن پرستی مونوپول کسی نیست.» بهمین جهت از کار برکنار شد. هنگام تصدی شرکت نفت هم نشان شاه را نپذیرفت و گفت استدعا دارد عکس امضاء شده شاه به او داده شود. شاه از این رفتار هم خوشش نیامد.

اسدالله علم می‌نویسد: نزد شاه واسطه شدم که به جای بوشهری که فوت کرده عبدالله انتظام سناتور شود. فرمودند من درویش دروغی ندیده بودم، مرده که تمام مزایای مالی را می‌خواهد ولی نشان را قبول نمی‌کند و می‌گوید من درویشم. خیر ابداً لازم نیست.

دکتر امیرحسین پرتو اعظم به نویسنده چنین گفت:
امیرعباس هویدا ارادت خاصی به عبدالله انتظام داشت. این حسن مناسبات از زمان مأموریت در سفارت ایران در آلمان پیدا شد. روزی که به علت اظهارات او درباره واقعه خرداد ۴۲ انتظام و علاء از کار برکنار شدند هویدا از خبر برکناری انتظام از ریاست و مدیریت عاملی شرکت نفت ایران خیلی متأثر شد و گفت این چه مملکتی است که مردی مثل انتظام را پس از آن همه خدمت به این صورت کنار می‌گذارند و تصمیم داشت از سمت خود که قائم مقام مدیر عامل شرکت نفت بود استعفا کند ولی دوستانش و شاید خود انتظام مانع شدند. چند بار خواستند او را با شاه آشتی دهند که قبول نکرد. اما هویدا به او ارادت خاصی داشت. سه سمت برای انتظام درست کرد: ۱ - عضویت در شورای عالی سازمان

برنامه ۲ - ریاست شورای مشورتی شهر تهران ۳ - ریاست يك مؤسسه تحقیقاتی.

شورای مشورتی شهر تهران که انتظام ریاست آن را داشت با حضور علی وکیلی - اعزاز نیک پی - مهندس شالچیان و اینجانب و چند نفر دیگر تشکیل می شد که وقتی عبدالرضا انصاری وزیر کشور شد یکی دو جلسه شرکت کرد و بعداً معاونش شه میرزادی در جلسه حضور می یافت. به تدریج جلسات شورا دیگر تشکیل نگردید. از هویدا پرسیدم که چرا جلسات شورای شهرداری تشکیل نمی گردد؟ گفت چه کنم دیگر از مشورت خوششان نمی آید.

منوچهر فرمانفرمایان می نویسد: عبدالله انتظام از مردان نادر عصر بود. مردی تحصیل کرده که علوم و ریاضی خوانده و علاقه مفروطی به نورشناسی داشت و در بعضی از مجلات علمی خارج در این باره مطالبی نوشته و تحقیقات علمی خود را ادامه می داد. باین همه درویش و بی اعتنا به مال دنیا بود. خداوند در نهاد او چیزی به نام حسادت نگذاشته بود و برای عموم مردم دنیا جز خیر و سلامتی چیزی آرزو نمی کرد.

به یاد دارم که انتظام در اوایل تصدی شرکت نفت شبی اردشیر زاهدی را میهمان کرده بود. محمدرضا شاه هم آنجا بود. انتظام کنار شاه روی نیمکتی نشسته سیگاری دود می کرد و دوستانه حرف می زد من هم کنار نیمکت ایستاده بودم. صحبت از مجسمه هائی بود که چند وقت پیش به زیر کشیده بودند. انتظام خطاب به شاه گفت: «قربان این مجسمه ها چه فایده ای دارد جز این که کبوترها به سر آن بنشینند و خرابی کنند.» ما نمی دانستیم بخندیم یا نه که انتظام گفت «قربان اجازه بدهید این بچه ها بخندند» که ما باز جرأت نکردیم بخندیم. انتظام هیچ خصومتی با کسی نداشت و نمی خواست در انتصابات و مقامات شرکت نفت اعمال نفوذ کند.

انتظام خود را بی نیاز از دنیا می دانست و در زندگی قناعت و درویشی پیش گرفته و به مقامات دولتی اعتنائی نداشت. منصب و مقام برای او چیزی جز ادای وظیفه و خدمت نبود. تساوی حقوق مردم برای

او امری خداداده و اجتناب ناپذیر بود. هیچ ملك و مالی نداشت و بدان به چشم تحقیر نگاه می کرد. خانه رئیس هیئت مدیره شرکت نفت را هیچ وقت اجازه نداد که پر زرق و برق باشد. با همکارانش بسیار خوش رفتار بود و کمک های فکری ارزنده ای می کرد.

وقتی فوت کرد (سردنيس رايت) سفير سابق انگلستان در ايران در روزنامه تایمز چنین نوشت:

«عبدالله انتظام که در سن ۸۷ سالگی در تهران درگذشت مرد شریف و پاک و لایقی بود که فرانسه و انگلیسی و آلمانی را خیلی عالی صحبت می کرد، او مرشد گروهی از درویش در تهران بود. او مورد احترام همه بود و دوستان فراوانی داشت. شاه هرگز سلطنتش را از دست نمی داد اگر به حرف های افرادی نظیر انتظام گوش می داد.

انتظام مدت ها وزیر خارجه و مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران بود و نقش مهمی در برقراری روابط دیپلماتیک بین ایران و انگلستان داشت و در مذاکرات نفتی سال ۱۹۵۴ و تشکیل کنسرسیوم عامل مهمی بود. او سال ها در واشنگتن و پراگ و برن و آلمان غربی مأموریت داشت ولی از تصمیم شاه در الحاق به پیمان بغداد در سال ۱۹۵۵ ناراضی بود بهمین جهت از کار کناره گیری کرد. پس از تصدی شرکت نفت هم چون درکار اصلاحات ارضی و اقداماتی که به عنوان رفرم صورت می گرفت معتقد بود که شاه باید روش معتدل تری در پیش گیرد از کار برکنار گردید. در سال آخر رژیم، شاه از او برای تشکیل دولت دعوت کرد که خیلی دیر شده بود و او هم نپذیرفت زیرا مدت ۱۵ سال از کار کنار بود و ضمناً هم زمان گذشته و انتظام پیر شده بود ...

امیر نجات در کتاب جمعیت های سری و فراماسونری (عبدالله انتظام) را فراماسون و از رؤسای درویش صفی علیشاهی یا انجمن اخوت دانسته و رؤسای انجمن را چنین معرفی می کند:

۱- صفی علیشاه - میرزا محمدحسن اصفهانی

- ۲ - صفی علیشاه - میر زاعلی خان ظهیرالدوله
- ۳ - میرزا سید محمد انتظام (انتظام السلطنه) پدر انتظامها
- ۴ - فتح الله صفائی - صفاء الملك
- ۵ - عبدالله انتظام

نخستین هیئت مشاورانچمن اخوت که در تاریخ دوم تیر ماه ۱۳۲۷ شمسی در جشن پنجاهمین سال تأسیس انجمن شرکت داشتند عبارت بودند از:

دکتر اسماعیل مرزبان (امین الملك) - ابراهیم حکیمی (حکیم الملك) - سپهبد فرج الله آق اولی - همایون سیاح - حاج شمس الدین جلالی (فطن السلطنه) - نصرالله صبا (مختار الملك) - اسدالله یمین اسفندیاری (یمین الملك) - فتح الله صفائی (صفاء الملك) میرزامحسن خان قریب - آقا بزرگ بیات - علیرضا میرزا حکیم خسروی

وضع خانوادگی عبدالله انتظام

عبدالله انتظام دو بار ازدواج کرد، بار اول يك زن خارجی داشت که از او صاحب يك پسر و يك دخترگردید که پسر در آمریکا به مقام سفارت رسید، از دختر او خبری ندارم. بار دوم با خانواده مشاورالممالك انصاری ازدواج کرد که با این همسر تا آخر عمر زیست و صاحب فرزندی نشد. با اینکه زن و شوهر هر دو از خانواده‌های اصیل ایرانی بودند زندگی‌شان محقر بود و از آن هم شکوه‌ای نداشتند.

جعفر رائد سفیر سابق ایران در عربستان سعودی می‌نویسد: هروقت دکتر عباسعلی خلعت بری را می‌دیدم از من سراغ (سیدمحمد) را می‌گرفت. داستان چنین است که وقتی سیدعبدالله انتظام سال‌ها پیش در مأموریت وزارت خارجه در آمریکا از زن فرنگی خود صاحب يك پسر و يك دختر شد، نام پسر را سید محمد گذاشت. بعدها از هم جدا شدند و پسر در آمریکا ماند و بانام (هیوم ا. هوران) به عضویت وزارت خارجه آمریکا در آمد.

هنگامی که در عربستان سفیر بودم او به سمت وزیر مختار آمریکا در جده تعیین شده بود. قبلاً هم با یکدیگر آشنائی داشتیم. همان زمان وقتی در جده بودم در روزنامه‌ها خواندم که با سمت سفیر کبیر به عربستان سعودی بازگشته است. به او تبریک گفته و او هم لطف کرده بدیدم آمد. این فرصت مغتنمی بود که من اشتباهات دولت متبوعش را در سیاست خاور میانه به ویژه ایران برایش بشمارم. او چند زبان را به خوبی می‌دانست و از جمله بر زبان عربی تسلط کم نظیری داشت. گویا این عربی دانستن بالاخره کار به دستش داد. زیرا دستورهای شتابزده و تسنجیده دولت متبوع خود را چنان با صراحت و به زبان اهل محل به این جا و آن جا ابلاغ می‌کرد که این امر موجبات رنجش شدیدی را فراهم ساخت و باعث شد که سرانجام به مأموریتش در عربستان سعودی خاتمه بدهند و او را به واشنگتن احضار کنند.

ماده تاریخ فوت عبدالله انتظام توسط حسام دولت آبادی

رفت از جهان و خلد برینش مقام شد
مقبول خاطر و نظر خاص و عام شد
ممتاز و پاکباز و عزیز و بنام شد
فارغ زدانه گشت و گریزان زدام شد
هرکس زروی صدق (علی) را غلام شد
دیدار رویت او را خیرالختام شد
تاریخ او به هجری (ای انتظام) شد

روز سوم فروردین ۱۳۶۲

برابر جمادی الثانی ۱۴۰۳

(عبدالله) آنکه مهر و صفایش مرا بر بود
آزادگی و راستی و حق پرستی‌اش
مر دانش و صداقت و فرزانی و هوش
یک جو فریب نعمت دنیای دون نخورد
آری به عز سلطنت معنوی رسید
هشتاد و اند ماند به دنیا و عاقبت
چون داد جان به جانان از خامه (حسام)